

پژواک خشکیدگی:

واکاوی پدیدارشناختی تجربه زیسته جوامع محلی از فروپاشی اکوسیستم دریاچه ارومیه

رشید احمدی فر^۱ ۱- نویسنده مسئول*، دانشیار جامعه‌شناسی و عضو گروه آموزش علوم اجتماعی دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران. رایانامه: r.ahmadifar@cfu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: پژوهشی</p> <p>تاریخچه مقاله:</p> <p>دریافت: ۱۴۰۵/۰۲/۱۲</p> <p>پذیرش: ۱۴۰۵/۰۶/۲۶</p> <p>انتشار: ۱۴۰۵/۷/۲۰</p> <p>کلید واژه‌ها:</p> <p>دریاچه ارومیه، تجربه زیسته، پدیدارشناسی، سولاستالوژی، بحران معنا.</p>	<p>هدف پژوهش: خشک شدن دریاچه ارومیه به یک فاجعه جامعه‌زیست‌محیطی تبدیل شده است، اما ابعاد انسانی و تجربه زیسته ساکنان محلی کمتر مورد مطالعه کیفی قرار گرفته است. هدف این پژوهش، واکاوی عمیق تجربه زیسته ساکنان حوضه آبریز دریاچه ارومیه از پیامدهای خشکیدگی و کشف معانی پنهان در روایت‌های آنان است.</p> <p>روش پژوهش: پژوهش حاضر با رویکرد کیفی و روش پدیدارشناسی تفسیری انجام شد. مشارکت‌کنندگان شامل ۵۵ نفر از ساکنان محلی و نخبگان (۳۳ ساکن محلی و ۲۲ کارگزار/نخبه) در استان‌های آذربایجان شرقی و غربی بودند که با نمونه‌گیری هدفمند و گلوله برفی انتخاب شدند. داده‌ها از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته عمیق، گروه‌های متمرکز و مطالعه اسناد گردآوری و با روش تحلیل مضمون براون و کلارک تحلیل شدند.</p> <p>یافته‌ها: تحلیل داده‌ها به شناسایی هشت مضمون اصلی انجامید: «طوفان خاموش» (فاجعه زیست‌محیطی)، «زمین‌های اشک‌ریخته» (فروپاشی اقتصادی)، «کوچ بی‌بازگشت» (مهاجرت اجباری)، «جامعه زخم‌خورده» (گسست اجتماعی)، «روان پریشان» (آسیب‌های روانی و سولاستالوژی)، «کشاورزی در آستانه» (بحران نظام کشاورزی)، «حکمرانی شکسته» (ناکارآمدی مدیریت و بی‌اعتمادی) و «راه‌حل‌های زخم‌آور» (پیامدهای انتقال آب بین‌حوزه‌ای). مضمون هسته‌ای «مرگ زیست‌جهان» این هشت ساحت را دربر می‌گیرد و نشان می‌دهد که بحران فراتر از مسائل فیزیکی، جهان معنایی و وجودی ساکنان را نابود ساخته است.</p> <p>نتیجه‌گیری: خشکیدگی دریاچه ارومیه صرفاً یک بحران فنی-مهندسی نیست، بلکه فروپاشی نظام معنا، هویت و تعلق مکانی است. بازسازی زیست‌جهان ساکنان، نیازمند رویکردهای چندبعدی، مشارکت واقعی جوامع محلی و بازتعریف رابطه انسان با طبیعت در سیاست‌گذاری‌های توسعه است.</p>

استناد: احمدی فر، رشید. (۱۴۰۵). پژواک خشکیدگی: واکاوی پدیدارشناختی تجربه زیسته جوامع محلی از فروپاشی اکوسیستم دریاچه ارومیه، *جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه*، ۱۵ (۲)، ۱۶۶-۱۵۱.

تمامی حقوق انتشار این اثر، متعلق به نشریه جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه دانشگاه تبریز می‌باشد.

این مجله تابع سیاست دسترسی باز از نوع 4 CC BY است.



[10.22034/jeds.2026.70946.1941](https://doi.org/10.22034/jeds.2026.70946.1941)

مقدمه

دریاچه ارومیه، زمانی بزرگ‌ترین دریاچه داخلی ایران و دومین دریاچه شور جهان، در طول دو دهه اخیر به نمادی از فاجعه زیست‌محیطی در مقیاس ملی و فراملی تبدیل شده است (آقاچوک و همکاران، ۱۳۹۴). این اکوسیستم منحصربه‌فرد نه تنها زیست‌گاه گونه‌های ارزشمندی همچون آرتمیا و پرندگان مهاجر بود، بلکه نقشی کلیدی در تعدیل اقلیم منطقه، تأمین معیشت جوامع محلی (کشاورزی، دامداری، گردشگری) و شکل‌دهی به هویت فرهنگی و تاریخی ساکنان حوضه آبریز خود ایفا می‌کرد (هاشمی، ۱۴۰۰؛ ضرغامی، ۱۳۹۰). امروزه مساحت دریاچه به کمتر از ده درصد وسعت اصلی خود کاهش یافته و طوفان‌های نمکی، شور شدن خاک‌های حاصلخیز، کاهش کیفیت آب‌های زیرزمینی و نابودی تنوع زیستی، زندگی معیشتی و سلامت ساکنان را به مخاطره انداخته است (علیزاده گوورچین‌قلعه و همکاران، ۱۳۹۶؛ دلاور و همکاران، ۱۳۹۹). اگرچه عوامل طبیعی مانند تغییر اقلیم و کاهش بارندگی در این بحران نقش داشته‌اند، اما اجماع علمی نشان می‌دهد که سیاست‌های ناپایدار توسعه - از جمله سدسازی‌های بی‌رویه بر روی رودخانه‌های منتهی به دریاچه، توسعه کشاورزی با الگوی کشت پرآب‌خواه و مدیریت متمرکز و بخشی منابع آب - سهم به مراتب بزرگ‌تری در خشکیدگی دریاچه داشته‌اند (عابدی و پیربایی، ۱۳۹۶؛ ترابی و همکاران، ۱۳۹۷).

با وجود انبوه مطالعات هیدرواقليمی و زیست‌محیطی درباره علل و پیامدهای فیزیکی این فاجعه، هنوز درک جامعی از ابعاد انسانی، اجتماعی و فرهنگی آن - آن‌گونه که توسط خود کنشگران و ذی‌نفعان محلی زیست و تجربه شده است - وجود ندارد (غلامرضایی و همکاران، ۱۴۰۰؛ مقدم و صداقت‌هور، ۱۴۰۰). به عبارت دیگر، می‌دانیم دریاچه به چه عواملی خشک شده و چه تغییرات اکولوژیکی رخ داده است، اما نمی‌دانیم کشاورز، دامدار، معلم، پزشک، فعال مدنی یا کارگزار محلی در مواجهه با این «مرگ تدریجی» چه احساسی دارد، چگونه معیشت، روابط اجتماعی، سلامت روان و هویت مکانی خود را بازتعریف می‌کند، و چه معنایی از گذشته، حال و آینده در روایت‌هایش ساخته می‌شود. این شکاف مطالعاتی در ایران که پژوهش‌های کیفی عمیق در حوزه مسائل زیست‌محیطی به‌ویژه با رویکرد پدیدارشناسی هنوز محدود است، به شدت مشهود می‌باشد.

پژوهش حاضر در پی پر کردن همین خلا است. این مطالعه با اتخاذ رویکرد پدیدارشناسی تفسیری (هرمنوتیکی) و با تمرکز بر «تجربه زیسته» ساکنان حوضه آبریز دریاچه ارومیه، در جستجوی پاسخ به این سؤال اصلی است که «ذی‌نفعان و نخبگان محلی، پیامدهای خشک شدن دریاچه ارومیه را چگونه تجربه، تفسیر و معنا می‌کنند؟» هدف اصلی پژوهش، ارائه تحلیلی غنی، همه‌جانبه و مبتنی بر «صداها محلی» از پیامدهای خشکیدگی دریاچه در ساحت‌های اقتصادی، اجتماعی-فرهنگی، سلامت روانی و زیست‌محیطی-امنیتی است. هدف فرعی نیز بازنمایی مفاهیم نوپدیدمانند «سولاستالژیا» و «مرگ زیست‌جهان» به عنوان چارچوبی برای فهم بحران‌های زیست‌محیطی معاصر در ایران است.

ضرورت و اهمیت این پژوهش از دو جهت قابل تبیین است: از یک سو، شنیدن صدای جوامع محلی که تاکنون در سیاست‌گذاری‌های کلان (مانند طرح‌های انتقال آب بین‌حوزه‌ای) حاشیه‌ای شده‌اند، می‌تواند راهگشای راهکارهای عادلانه‌تر، مشارکتی‌تر و پایدارتر باشد. از سوی دیگر، فهم کیفی و عمیق این بحران به عنوان الگویی برای مطالعه سایر فجایع زیست‌محیطی کشور (مانند خشکیدن زاینده‌رود، هورالعظیم، دریاچه بختگان و تالاب‌های غرب کشور) کاربرد نظری و روش‌شناختی خواهد داشت. این پژوهش تأکید می‌کند که خشکیدگی دریاچه ارومیه صرفاً یک مسئله فنی-مهندسی یا هیدرولوژیک نیست، بلکه اساساً یک بحران معنایی، هویتی و وجودی برای ساکنان آن دیار است.

ادبیات پژوهش

ادبیات پژوهش در دو بخش سازماندهی می‌شود: مبانی نظری و پیشینه تجربی (مطالعات پیشین داخلی و خارجی).

مبانی نظری

بحران‌های زیست‌محیطی معاصر، از خشکیدن دریاچه‌ها و رودخانه‌ها تا جنگل‌زدایی و تغییرات اقلیمی، دیگر صرفاً به عنوان چالش‌های فنی-زیستی تعریف نمی‌شوند. رویکردهای نوین در علوم اجتماعی و انسانی محیط زیست، این پدیده‌ها را به مثابه فجایع جامعه-زیست‌محیطی در نظر می‌گیرند که هستی اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و روانی جوامع را در معرض تهدید و دگرگونی قرار می‌دهند (ساموئلز^۱، ۲۰۲۱). مطالعه کیفی این بحران‌ها نیازمند عبور از پارادایم اثبات‌گرایانه و اتخاذ چارچوب‌های تفسیری و انتقادی است. در این پژوهش، چهار چارچوب نظری به طور تلفیقی به کار گرفته شده است:

الف) پدیدارشناسی و مفهوم «زیست‌جهان»

پدیدارشناسی (به ویژه سنت هرمنوتیکی هایدگر) ابزاری قدرتمند برای فهم «تجربه زیسته» افراد و «زیست‌جهان» آنان فراهم می‌آورد (هایدگر، ۱۹۲۷؛ هوسرل، ۱۹۳۶). این رویکرد به ما کمک می‌کند تا دریابیم چگونه تخریب یک چشم‌انداز طبیعی، به معنای فروپاشی جهان معنایی، هویتی و عاطفی ساکنان آن است (استرنگ، ۲۰۲۰). بحران در این سطح، به عنوان نوعی «سولاستالزی» یا درد ناشی از دست دادن محیط آشنا تجربه می‌شود (آلبرشت و همکاران، ۲۰۰۷).

ب) اکولوژی سیاسی

اکولوژی سیاسی با تمرکز بر روابط قدرت، سیاست‌های کلان توسعه، نهادها و گفتمان‌ها، به تحلیل ساختارهایی می‌پردازد که به چنین فجایعی دامن زده‌اند (ضرغامی، ۱۳۹۰). این چارچوب نشان می‌دهد که بحران‌هایی مانند نابودی دریاچه آرال یا ارومیه، نتیجه مستقیم الگوهای ناپایدار توسعه، تخصیص ناعادلانه منابع و مدیریت متمرکز و بخشی است (میکلین، ۲۰۱۶؛ مدنی و همکاران، ۱۳۹۵).

ج) دانش بومی و سازگاری فرهنگی:

مطالعات کیفی نشان داده‌اند که جوامع محلی در طول نسل‌ها، دانش پیچیده و سازگارانه‌ای برای مدیریت اکوسیستم‌های محلی خود توسعه داده‌اند (برکس^۲، ۲۰۱۸). نادیده گرفتن این دانش در برنامه‌ریزی‌های کلان، نه تنها شانس موفقیت طرح‌ها را کاهش می‌دهد، بلکه خود عاملی برای تشدید آسیب‌پذیری و گسست فرهنگی می‌شود (دانش‌مهر و همکاران، ۱۳۹۸).

د) عدالت محیطی و امنیت انسانی:

چارچوب عدالت محیطی بر توزیع ناعادلانه مخاطرات و به حاشیه‌راندن صداهای خاص در تصمیم‌گیری تأکید دارد. مفهوم «امنیت انسانی» (برنامه عمران ملل متحد، ۱۹۹۴) نیز ابعاد اقتصادی، غذایی، بهداشتی، محیطی و اجتماعی امنیت را مورد توجه قرار می‌دهد و ابزاری قدرتمند برای تحلیل همه‌جانبه پیامدهای بحران بر زندگی مردم فراهم می‌آورد.

پیشینه تجربی

مطالعات پیشین درباره دریاچه ارومیه را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

دسته اول: مطالعات هیدرواقلمی که بر عوامل طبیعی و انسانی (تغییر اقلیم، سدسازی، توسعه کشاورزی) تمرکز دارند (آقاکوچک و همکاران، ۱۳۹۴؛ چودهاری و همکاران، ۲۰۱۸). این مطالعات به خوبی نشان داده‌اند که سهم عوامل انسانی بسیار بیشتر از عوامل طبیعی است.

دسته دوم: مطالعات زیست‌محیطی که بر پیامدهای اکولوژیکی (طوفان‌های نمکی، شور شدن خاک، کاهش آب‌های زیرزمینی) و راهکارهای احیاء (از جمله انتقال آب بین‌حوزه‌ای) متمرکز شده‌اند (شادکام و همکاران، ۱۳۹۵؛ ترابی و همکاران، ۱۳۹۷). این پژوهش‌ها عمدتاً فاقد بعد اجتماعی و انسانی هستند.

1. Samuels

2. Berkes

دسته سوم: مطالعات اقتصادی-اجتماعی که به صورت کمی به بررسی تأثیرات بر کشاورزی، مهاجرت و معیشت پرداخته‌اند (غلامرضایی و همکاران، ۱۴۰۰؛ مقدم و صداقت‌هور، ۱۴۰۰). با این حال، این مطالعات عمدتاً مبتنی بر پیمایش و آمارهای ثانویه هستند و فاقد عمق کیفی و رویکرد تفسیری برای فهم تجربه ذهنی افراد درگیر می‌باشند.

- در داخل ایران، پژوهش‌هایی مانند عابدی و پیربابایی (۱۳۹۶) به تحلیل جامعه‌شناختی سدسازی و بحران دریاچه ارومیه پرداخته‌اند، و دانش‌مهر و همکاران (۱۳۹۸) درک معنایی نخبگان محلی از طرح انتقال آب رودخانه زاب را با روش داده بنیاد بررسی کرده‌اند. همچنین، کاویانی و محمدی (۱۴۰۰) به صورت پدیدارشناختی تجربه زیسته کشاورزان از بحران آب در حوضه زاینده‌رود را مطالعه کرده‌اند. اما پژوهشی که به طور خاص با رویکرد پدیدارشناسی تفسیری و با تأکید بر تمامی ابعاد انسانی (اقتصادی، اجتماعی، روانی، هویتی، امنیتی) و با پوشش همزمان ساکنان محلی و نخبگان در بحران دریاچه ارومیه انجام شده باشد، در منابع موجود یافت نشد. این شکاف، ضرورت و نوآوری پژوهش حاضر را توجیه می‌کند.

بر اساس تلفیق مبانی نظری فوق، چارچوب مفهومی این پژوهش بر این فرض استوار است که خشکیدگی دریاچه ارومیه یک بحران چندبعدی است که تجربه زیسته ساکنان را در هشت ساحت بالقوه دگرگون می‌کند: ساحت زیست‌محیطی (فاجعه خاموش)، ساحت اقتصادی (فروپاشی معیشت)، ساحت جمعیتی (مهاجرت اجباری)، ساحت اجتماعی (گسست همبستگی)، ساحت روانی (سولاستالوژی)، ساحت کشاورزی (فشار بر نظام تولید)، ساحت حکمرانی (بی‌اعتمادی نهادی) و ساحت عدالت محیطی (راه‌حل‌های زخم‌آور). این ساحت‌ها در تعامل با یکدیگر، می‌توانند به «مرگ زیست‌جهان» به عنوان مقوله مرکزی بینجامند.

روش‌شناسی

این مطالعه در پارادایم تفسیری قرار دارد و از روش پژوهش کیفی با رویکرد پدیدارشناسی تفسیری (هرمنوتیکی) بهره می‌برد. پدیدارشناسی تفسیری، برگرفته از آرای مارتین هایدگر (۱۹۲۷)، بر فهم «بودن-در-جهان»^۱ و تفسیر معانی نهفته در تجارب زیسته تأکید دارد (وان من^۲، ۲۰۱۶). انتخاب این رویکرد به دلیل توانایی آن در کشف لایه‌های عمیق و پنهان معنا در پدیده‌های پیچیده‌ی انسانی-محیطی است. جامعه‌ی پژوهش شامل دو گروه اصلی از ساکنان و کنشگران حوضه‌ی آبریز دریاچه ارومیه (استان‌های آذربایجان شرقی و آذربایجان غربی) است: گروه اول ساکنان محلی (۳۳ نفر) شامل کشاورزان، دامداران، باغداران، کسبه و ساکنان شهری از شهرهای ارومیه، تبریز، شبستر، سلماس، میاندوآب، نقده و پیرانشهر و نیز روستاهای اطراف دریاچه؛ و گروه دوم نخبگان و کارگزاران محلی (۲۲ نفر) شامل اساتید دانشگاه در رشته‌های منابع آب، جغرافیا، جامعه‌شناسی و کشاورزی، روزنامه‌نگاران محیط زیست، پژوهشگران محلی، معلمان باتجربه و کارمندان سازمان‌های مرتبط (جهاد کشاورزی، محیط زیست). روش نمونه‌گیری به صورت هدفمند و سپس گلوله‌برفی بود تا افرادی که غنی‌ترین و متنوع‌ترین تجارب را از پدیده‌ی بحران دارند، انتخاب شوند و نمونه‌گیری تا رسیدن به اشباع نظری ادامه یافت. داده‌ها از سه منبع اصلی گردآوری شد: مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته‌ی عمیق (یک تا دو جلسه‌ی مصاحبه‌ی انفرادی به مدت ۴۵ تا ۹۰ دقیقه برای هر مشارکت‌کننده، با راهنمای مصاحبه شامل سوالات باز حول محورهای درک از علل بحران، تجربه‌ی پیامدهای اقتصادی، اجتماعی، بهداشتی و روانی، راهبردهای مقابله و سازگاری، و دیدگاه نسبت به آینده و راهکارهای احیاء)، گروه‌های متمرکز (سه جلسه با ۶ تا ۸ نفر از ساکنان محلی با پیشینه‌ی شغلی مشابه شامل یک جلسه با کشاورزان، یک جلسه با زنان روستایی و یک جلسه با معلمان) و مطالعه‌ی اسناد و مدارک (گزارش‌های رسمی سازمان‌های آب منطقه‌ای، مقالات روزنامه‌های محلی، صورت‌جلسات شوراهای روستا و مستندات طرح‌های توسعه). تمام مصاحبه‌ها با رضایت آگاهانه ضبط و سپس کلمه به کلمه پیاده‌سازی شد. داده‌های متنی حاصل از رونویسی مصاحبه‌ها با استفاده از روش تحلیل مضمون

1. Dasein

2. Van Manen

براون و کلارک (۲۰۰۶) و با کمک نرم‌افزار MAXQDA تحلیل شدند. فرآیند تحلیل در شش مرحله انجام گرفت: (۱) آشنایی با داده‌ها: مطالعه‌ی مکرر رونوشت‌ها و یادداشت‌برداری اولیه؛ (۲) تولید کدهای اولیه: استخراج ۲۴۵ کد اولیه از داده‌ها؛ (۳) جستجو برای یافتن مضامین: سازماندهی کدها در مضامین اولیه؛ (۴) بازبینی مضامین: تطبیق مضامین با کل مجموعه داده و اصلاح؛ (۵) تعریف و نامگذاری نهایی مضامین: شناسایی هشت مضمون اصلی و یک مضمون مرکزی؛ (۶) نگارش گزارش نهایی. علاوه بر این، به منظور رعایت رویکرد پدیدارشناختی، مراحل اپوخه (تعلیق قضاوت‌های پیشین پژوهشگر)، توصیف تجربی، کاهش پدیدارشناختی و بازگشت به زیست‌جهان نیز به کار گرفته شد (وان من^۱، ۲۰۱۶). برای تأمین اعتبار یافته‌های کیفی، از معیارهای لینکلن و گوبا (۱۹۸۵) استفاده شد: قابلیت باورپذیری^۲ از طریق روش‌های بازبینی توسط اعضا (ارائه‌ی خلاصه‌ی یافته‌ها به مشارکت‌کنندگان برای تأیید)، مثلث‌سازی روش‌شناختی (ترکیب مصاحبه، گروه متمرکز و اسناد) و بازخورد همتایان (با دو استاد متخصص روش تحقیق کیفی) تأمین گردید؛ و انتقال‌پذیری^۳ با ارائه‌ی شرح غنی از زمینه‌ی پژوهش، ویژگی‌های مشارکت‌کنندگان و فرآیند تحلیل فراهم شد. پیش از آغاز هر مصاحبه، رضایت آگاهانه از مشارکت‌کنندگان اخذ شد و آنان از اهداف پژوهش، محرمانگی اطلاعات، ناشناس ماندن هویت (با استفاده از نام مستعار در گزارش) و حق انصراف در هر مرحله مطلع شدند. همچنین به دلیل حساسیت موضوع و آسیب‌های روانی، پژوهشگر با حساسیت و همدلی کافی مصاحبه‌ها را انجام داد. مشارکت‌کنندگان به مقاله اضافه شده است:

جدول شماره (۱): مشخصات دموگرافیک مشارکت‌کنندگان

گروه	تعداد	جنسیت	محدوده سنی	سطح تحصیلات	وضعیت شغلی
ساکنان محلی	۳۳	۱۹ مرد، ۱۴ زن	۲۸-۶۵ سال	بی‌سواد تا تحصیلات عالی	کشاورز، دامدار، باغدار، کسبه، کارگر
نخبگان و کارگزاران	۲۲	۱۴ مرد، ۸ زن	۳۵-۶۰ سال	تحصیلات عالی (کارشناسی ارشد و دکتری)	استاد دانشگاه، روزنامه‌نگار، پژوهشگر، معلم، کارمند سازمان‌های دولتی

یافته‌های پژوهش

تحلیل داده‌های کیفی حاصل از مصاحبه‌های عمیق، گروه‌های متمرکز و اسناد به شناسایی هشت مضمون اصلی انجامید که هر یک بیانگر ساختی از تجربه زیسته ساکنان حوضه آبریز دریاچه ارومیه از پیامدهای خشکیدگی است. در این بخش، بر خلاف رویکرد صرفاً توصیفی، هر مضمون در چهار سطح تحلیل شده است: (۱) توصیف مختصر از آنچه مشارکت‌کنندگان بیان کرده‌اند، (۲) ارائه نقل‌قول‌های کلیدی با کدهای مجزا، (۳) تفسیر هرمنوتیکی عمیق با استفاده از مفاهیم پدیدارشناسی، و (۴) نشان دادن نسبت آن مضمون با مقوله هسته‌ای «مرگ زیست‌جهان». جدول شماره ۲ فرآیند تحلیل مضمون را از مفاهیم اولیه تا مضامین اصلی نشان می‌دهد.

جدول شماره (۲): فرآیند تحلیل مضمون از مفاهیم اولیه تا مضامین هسته‌ای

مفاهیم اولیه (نمونه کدها)	مضامین فرعی	مضمون اصلی
طوفان نمک، بیماری‌های تنفسی و چشمی، شور شدن آب آشامیدنی، کاهش کیفیت خاک، نابودی آرتمیا و پرندگان، مرگ تدریجی طبیعت	فروپاشی اکولوژیک، بحران سلامت عمومی	«طوفان خاموش» (فاجعه زیست‌محیطی)
وام‌های معوقه کشاورزان، کاهش شدید درآمد، بیکاری گسترده، نابودی باغات و مزارع، تعطیلی مشاغل وابسته، فقر فزاینده	فروپاشی معیشت، افزایش بیکاری	«زمین‌های اشک‌ریخته» (فروپاشی اقتصادی)
فروش اجباری زمین و خانه، مهاجرت جوانان به حاشیه شهرهای بزرگ، تخلیه تدریجی روستاها، پدیده «روستاهاى خالی»، گسست نسل‌ها	تخلیه جمعیتی، گسست بین‌نسلی	«کوچ بی‌بازگشت» (مهاجرت اجباری)

ادامه جدول شماره (۲)

مفاهیم اولیه (نمونه کدها)	مضامین فرعی	مضمون اصلی
افزایش اختلافات محلی، کاهش همبستگی، تنش بر سر منابع آب، از دست رفتن سرمایه اجتماعی، تنهایی و انزوای روستاییان	افزایش تنش‌های اجتماعی، کاهش سرمایه اجتماعی	«جامعه زخم‌خورده» (گسست اجتماعی)
احساس غم از دست دادن، بی‌خوابی، افسردگی، اضطراب از آینده، نوستالژی دردناک، حس بی‌جایی و بی‌راهگی	پریشانی روانی، سولاستالژیا	«روان پریشان» (آسیب‌های روانی)
کاهش شدید محصولات، آبیاری با آب شور، خشکیدن باغات، حذف تدریجی کشاورزان، روی آوردن به مشاغل کاذب	کاهش بهره‌وری کشاورزی، تغییر الگوی معیشت	«کشاورزی در آستانه» (بحران نظام کشاورزی)
بی‌اعتمادی به مسئولان، نبود شفافیت، تضاد آمارها با واقعیت، احساس بی‌عدالتی در تخصیص آب، نبود پیگیری جدی	بی‌اعتمادی نهادی، ناکارآمدی مدیریت	«حکمرانی شکسته» (ناکارآمدی مدیریت و بی‌اعتمادی)
انتقال بحران به مناطق دیگر، نادیده گرفتن حقوق ساکنان مبدأ، تخریب محیط زیست در حوضه مبدأ، تنش‌های قومی و منطقه‌ای	نقض عدالت محیطی، تولید بحران جدید	«راه‌حل‌های زخم‌آور» (پیامدهای انتقال آب بین‌حوزه‌ای)

مضمون اول: «طوفان خاموش» - تجربه فاجعه زیست‌محیطی

این مضمون به تجربه زیسته تخریب تدریجی و خاموش اکوسیستم دریاچه اشاره دارد. مفاهیم کلیدی عبارتند از: طوفان‌های نمکی، بیماری‌های تنفسی و چشمی، شور شدن آب آشامیدنی و خاک، نابودی آرتمیا و پرندگان مهاجر. از منظر پدیدارشناختی، «طوفان خاموش» بیانگر مفهوم «سکوت زیست‌محیطی» (آبرام، ۱۹۹۶) است: فرآیندی که در آن طبیعت بی‌صدا و آرام از بین می‌رود. روایان این پژوهش این مرگ خاموش را چنین توصیف کرده‌اند:

کشاورز ۵۸ ساله از شبستر کد: M-F01: نمک مثل دشمنی خاموش می‌آید. صبح که بیدار می‌شوی، می‌بینی برگ درختان زرد شده. این مرگ آرام، از مرگ ناگهانی دردناک‌تر است.

پزشک ۴۵ ساله از ارومیه کد: M-F09: «طوفان نمک فقط خاک را جابه‌جا نمی‌کند، بلکه بیماری را در DNA جامعه نهادینه می‌کند».

زن روستایی ۵۲ ساله از حومه نقده کد: F-M2: «هر روز صبح که از خواب بیدار می‌شوم، اول به آسمان نگاه می‌کنم. اگر طوفان نمک باشد، می‌دانم که روزمان با سرفه و اشک شروع می‌شود. دریاچه دیگر نیست، اما یادش هر روز با نمک به خانه‌مان می‌آید».

مشارکت‌کنندگان خشکیدگی دریاچه را نه یک رویداد ناگهانی، بلکه فرایندی تدریجی و خاموش توصیف می‌کنند که در آن طبیعت بی‌صدا نابود می‌شود. مفاهیم کلیدی شامل طوفان‌های نمکی، بیماری‌های تنفسی و چشمی، شور شدن آب آشامیدنی و خاک، و نابودی آرتمیا و پرندگان مهاجر است.

تفسیر هرمنوتیکی: آنچه در روایت کشاورز شبستر بازتاب یافته، فراتر از توصیف یک پدیده فیزیکی است. تعبیر «مرگ آرام» حاکی از آن است که سوژه نه با یک فاجعه ناگهانی، بلکه با فرسایش تدریجی جهان زیسته‌اش مواجه است. از منظر پدیدارشناختی، «بودن-در-جهان» هایدگر مستلزم رابطه‌ای زیسته با محیط است؛ خشکیدگی دریاچه این رابطه را از درون تخریب می‌کند، نه از بیرون. تشبیه طوفان نمک به «نهادینه‌شدن در DNA جامعه» در روایت پزشک ارومیه، نشان می‌دهد که این بحران نه یک تهدید بیرونی، بلکه تهدیدی وجودی است که در بافتار زیستی-معنایی ساکنان ریشه می‌دواند. «سکوت» در اینجا نه فقدان صدا، بلکه فقدان دیالوگ میان انسان و جهان طبیعی است؛ همان دیالوگی که زیست‌جهان را معنا می‌بخشید و اکنون از بین رفته است. همچنین بازگشت نمک به خانه‌ی زن روستایی در روایت سوم، نشان‌دهنده‌ی حضور غایب دریاچه است - چیزی که دیگر نیست اما اثرش هر روز ملموس است. این مضمون، نخستین حلقه از زنجیره‌ای است که به «مرگ زیست‌جهان» منتهی می‌شود: وقتی طبیعت دیگر با انسان سخن نمی‌گوید، انسان نیز جایگاه خود را در جهان گم می‌کند.

مضمون دوم: «زمین‌های اشک‌ریخته» - فروپاشی اقتصادی و معیشت

این مضمون به تجربه زیسته ورشکستگی کشاورزان، بیکاری گسترده، نابودی باغات، وام‌های معوقه و تعطیلی مشاغل وابسته به دریاچه اشاره دارد. مفاهیم کلیدی عبارتند از: کاهش شدید درآمد، فقر فزاینده، فروش اجباری دارایی‌ها و از دست دادن امنیت غذایی.

باغدار ۶۰ ساله از سلماس کد: M-F07: «این درختان سیب، یادگار پدرم بود. حالا مثل اسکلت‌های سفید ایستاده‌اند. زمین اشک می‌ریزد، اما کسی اشک‌هایش را نمی‌بیند.»

کشاورز ۴۷ ساله از میاندوآب کد: M-F14: «سال گذشته ۲۰ هکتار گندم کاشتم، اما آب شور همه چیز را نابود کرد. حالا بدهی‌ام بیشتر از محصولم است. دیگر نمی‌دانم کشاورزی یعنی چه؛ یعنی تماشای مرگ تدریجی؟»

زن روستایی ۴۳ ساله از اطراف تبریز کد: F-M08: شوهرم مجبور شد گاوهایش را بفروشد. حالا با دست‌فروشی در شهر امرار معاش می‌کند. دیگر نه زمین داریم، نه حیثیت. همه چیز را آب برد.»

راوی سلماسی نه از کاهش درآمد، که از مرگ سرمایه‌های نمادین سخن می‌گوید. درختان در این روایت نه یک کالای اقتصادی، بلکه حامل خاطره، هویت و تبار هستند. خشکیدن آنان به معنای گسست از تاریخ زیسته و از دست دادن ریشه‌های وجودی است. تعبیر «زمین اشک می‌ریزد» حاکی از آن است که اقتصاد در اینجا نه یک نظام انتزاعی، بلکه بدنی زنده تصور می‌شود که درد می‌کشد. کشاورز میاندوآب با پرسش «کشاورزی یعنی تماشای مرگ تدریجی؟» در واقع از تعلیق معنایی حرفه‌ای خود سخن می‌گوید: وقتی عمل کشاورزی دیگر به تولید زندگی منتهی نمی‌شود، خود آن عمل تهی از معنا می‌گردد. روایت زن روستایی نیز نشان می‌دهد که فروپاشی اقتصادی با ازدست‌رفتن حیثیت و عزت همراه است؛ یعنی فقر در اینجا نه فقط کمبود پول، بلکه فقر وجودی است. این مضمون نشان می‌دهد که اقتصاد برای ساکنان منطقه نه یک امر انتزاعی، بلکه بستر هویت و مبنای کرامت است و فروپاشی آن به معنای فروپاشی خود سوژه است.

مضمون سوم: «کوچ بی‌بازگشت» - مهاجرت اجباری به مثابه مرگ اجتماعی

این مضمون بیانگر تجربه مهاجرت اجباری جوانان و حتی خانواده‌ها از روستاها و شهرهای حوضه دریاچه است. مفاهیم کلیدی: فروش اجباری زمین و خانه، مهاجرت به حاشیه شهرهای بزرگ، تخلیه تدریجی روستاها، پدیده «روستاهای خالی» و گسست بین‌نسلی.

زن روستایی ۵۰ ساله از روستاهای اطراف نقده کد: F-M04: «فرزند/انم مثل پرنده‌های مهاجر رفته‌اند. اما این پرنده‌ها دیگر باز نمی‌گردند.»

کشاورز جوان ۳۰ ساله از شبستر کد: M-F03: «همه دوستانم رفته‌اند. می‌گویند اینجا آینده‌ای نیست. من مانده‌ام و این زمین مرده. نمی‌دانم چه کنم.»

روایت زن روستایی از نقده، مهاجرت را نه یک جابه‌جایی مکانی، بلکه مرگ تدریجی یک جهان به تصویر می‌کشد. تشبیه خود به «نگهبان قبرستان خاطرات» نشان می‌دهد که فرد در غیاب فرزندان، نقش خود را از «زنده‌کننده‌ی آینده» به «نگهبان گذشته» تنزل یافته می‌بیند. در خوانش هرمنوتیکی، «کوچ بی‌بازگشت» به مثابه گسست از شبکه‌ی معنایی تجربه می‌شود؛ گسست از آیین‌ها، خاطرات جمعی و تعلق مکانی. این همان «بی‌جایی» (استرانگ^۱، ۲۰۲۰) در معنای هستی‌شناختی آن است: جایی که فرد نه فقط خانه، بلکه جهان خود را از دست می‌دهد. کشاورز جوان با بیان «نمی‌دانم چه کنم» در فضایی میان «ماندن در زمین مرده» و «رفتن به ناکجا» دچار تعلیق وجودی شده است. معلم بازنشسته نیز روستاها را به «قبرستان» تشبیه می‌کند - یعنی مکانی که دیگر زیست‌پذیر نیست، فقط یادگارهایی از زندگی گذشته در آن باقی مانده است. این مضمون نشان می‌دهد که مهاجرت در اینجا نه یک انتخاب راهبردی، بلکه علامت مرگ یک زیست‌جهان است.

مضمون چهارم: «جامعه زخم‌خورده» - گسست سرمایه اجتماعی و همبستگی

این مضمون به تجربه افزایش تنش‌های اجتماعی، کاهش اعتماد و همبستگی، و از هم گسیختگی روابط همسایگی و خویشاوندی اشاره دارد. مفاهیم کلیدی: اختلاف بر سر منابع آب، کاهش مشارکت جمعی، تنهایی اجتماعی و احساس عدالت‌زدگی. رئیس شورای روستا در میاندوآب کد: M-F18: «آب که رفت، محبت هم رفت. برادرانی که روزی یک کاسه غذا می‌خوردند، امروز بر سر یک سطل آب چاه با هم دشمن شده‌اند. این بحران، روح جامعه ما را مسموم کرده است.» کشاورز ۵۵ ساله از سلماس کد: M-F06: «قبل‌ها در مراسم عروسی و عزای همه جمع می‌شدیم. حالا هرکسی در لاک خودش رفته. اعتماد از بین رفته، حتی به همسایه.»

روایت رئیس شورای روستا بیانگر تراژدی دگرگون‌شدن دیگری آشنا به دشمن است. «برادر» که نماد نزدیک‌ترین نسبت انسانی است، در اثر کمبود آب به «رقیب» تبدیل می‌شود. این نه یک اختلاف ساده، بلکه فروپاشی جهان اخلاقی مشترک است. از منظر پدیدارشناختی، همبستگی اجتماعی بخشی از «زیست‌جهان» پیشاتأملی است؛ وقتی این همبستگی از بین می‌رود، افراد دیگر نمی‌توانند خود را در آینده‌ی دیگران بشناسند. کشاورز سلماس با اشاره به کاهش مشارکت در مراسم عروسی و عزای نشان می‌دهد که آیین‌های جمعی - که زمانی بستر تولید معنا بودند - اکنون تهی شده‌اند. فعال مدنی ارومیه نیز جامعه را به «بدن بی‌روح» تشبیه می‌کند؛ یعنی ساختاری که کارکردهای ظاهری را حفظ کرده اما جان خود را از دست داده است. این مضمون نشان می‌دهد که بحران آب نه فقط منابع مادی، بلکه منابع معنایی همبستگی اجتماعی را نیز نابود کرده است.

مضمون پنجم: «روان پریشان» - سولاستالژیا و آسیب‌های روانی

این مضمون به تجربه پریشانی روانی ناشی از تغییر یا تخریب محیط آشنا اشاره دارد. مفاهیم کلیدی: احساس غم از دست دادن، بی‌خوابی، افسردگی، اضطراب از آینده، نوستالژی دردناک و حس بی‌جایی. معلم بازنشسته از ارومیه کد: M-F12: «گاهی شب‌ها از خواب می‌پریم و فکر می‌کنم دریاچه برگشته است. اما وقتی به پنجره نگاه می‌کنم، فقط بیابان نمک می‌بینم. این جنون است یا عشق؟ نمی‌دانم. فقط می‌دانم جایی در وجودم شکسته است.» زن روستایی ۴۸ ساله از حومه تبریز کد: F-M15: «دل‌م برای روزهایی تنگ شده که بوی آب می‌آمد. حالا هرچه هست بوی نمک و افسردگی است.» پزشک ۴۵ ساله از ارومیه کد: M-F09: «بیمارانم از بی‌خوابی و غصه شکایت دارند. این غصه با هیچ دارویی درمان نمی‌شود، چون ریشه دراز دست دادن دارد.»

مضمون «روان پریشان» تجلی عینی مفهوم سولاستالژیا (آلبرت و دیگران، ۲۰۰۷) است؛ پریشانی ناشی از تخریب محیط آشنا در زمان حیات فرد. روایت معلم بازنشسته ارومیه را می‌توان در چارچوب بحران وجودی تفسیر کرد: نه یک اختلال بالینی، بلکه گسست از وحدت پیشاتأملی سوژه با جهان. تعبیر «جایی در وجودم شکسته است» نشان می‌دهد که این آسیب در ساختار هستی فرد رخنه کرده است، نه صرفاً در خلق و خوی او. زن روستایی با اشاره به «بوی نمک و افسردگی»، حس بویایی را به عنوان مجرای حافظه‌ی عاطفی به کار می‌گیرد؛ نمک در اینجا نه فقط یک ماده، بلکه نشانه‌ای از فقدان است. پزشک ارومیه نیز تأکید می‌کند که این غصه «با هیچ دارویی درمان نمی‌شود»، چون ریشه‌ی آن معنایی است نه زیستی. این مضمون آشکار می‌سازد که خشکیدگی دریاچه نه فقط یک تغییر فیزیکی، بلکه زخمی روانی-وجودی است که در حافظه، بدن و احساس تعلق افراد ریشه دوانده است.

مضمون ششم: «کشاورزی در آستانه» - بحران نظام تولید و فشار بر مرزهای زیست‌پذیری

این مضمون به تجربه تقلای کشاورزان برای بقا در شرایط خشکسالی، شور شدن خاک و کاهش آب اشاره دارد. مفاهیم کلیدی: کاهش شدید محصولات، آبیاری با آب شور، خشکیدن باغات، حذف تدریجی کشاورزان نسل قدیم و روی آوردن به مشاغل کاذب.

کشاورز جوان از حومه ارومیه کد: M-F02: «پدرم می‌گوید باید رفت، من می‌گویم باید ماند. اما ماندن یعنی چه؟ یعنی تماشای مرگ تدریجی زمین؟ این زمین، شناسنامه ماست، اما شناسنامه‌ای که دیگر اعتباری ندارد.»

کشاورز ۴۷ ساله از میاندوآب کد: M-F14: «نسل من آخرین نسلی است که به کشاورزی امید دارد. بچه‌هایم می‌گویند این کار مرده است.»

روایت کشاورز جوان ارومیه ای پارادوکس انتخاب میان دو ناممکن را به تصویر می‌کشد: ماندن به معنای تماشای مرگ، و رفتن به معنای گسست از هویت. این وضعیت حد واسطه، بیانگر تعلیق وجودی سوژه‌ای است که در فضای بین‌امکان‌ها گرفتار شده است. تشبیه زمین به «شناسنامه» نشان می‌دهد که کشاورزی نه یک شغل، بلکه مبنای هویت است؛ وقتی زمین اعتبار خود را از دست می‌دهد، فرد نیز بی‌هویت می‌شود. باغدار سلماس با اشاره به «سیب‌های تلخ مثل زندگی‌مان»، نشان می‌دهد که طعم شوری آب نه فقط در میوه، بلکه در کل تجربه‌ی زندگی نفوذ کرده است. کشاورز میاندوآب نیز از «آخرین نسل» سخن می‌گوید؛ یعنی گسستی نسلی که در آن دانش و هویت کشاورزی به نسل بعد منتقل نمی‌شود. این مضمون نشان می‌دهد که بحران کشاورزی نه فقط یک مسئله‌ی فنی، بلکه مرگ تدریجی یک هویت شغلی و فرهنگی است.

مضمون هفتم: «حکمرانی شکسته» - ناکارآمدی مدیریت و بی‌اعتمادی نهادی

این مضمون به تجربه بی‌اعتمادی عمیق به نهادهای دولتی، احساس بی‌عدالتی در تخصیص منابع، و نبود شفافیت در برنامه‌های احیاء اشاره دارد. مفاهیم کلیدی: تضاد آمارها با واقعیت، نبود پیگیری جدی، وعده‌های محقق نشده و احساس «ما در مقابل آنها».

فعال مدنی از ارومیه کد: M-F2: «آنها با اعداد و نمودارها سخن می‌گویند، ما با درد. گویی دو زبان مختلف صحبت می‌کنیم. وقتی می‌گوییم «درد داریم»، آنها می‌گویند «آمار داریم»

کشاورز ۵۵ ساله از سلماس کد: M-F06: «هر سال مسئولان می‌آیند و قول می‌دهند، اما هیچ کاری نمی‌کنند. دیگر به هیچکس اعتماد نداریم.»

کارمند سازمان آب منطقه‌ای کد: M-F24: «ما هم دستان بسته است. تصمیم‌ها از بالا می‌آید و ما فقط مجری‌ایم. مردم حق دارند عصبانی باشند.»

روایت فعال مدنی ارومیه بیانگر شکاف معرفتی - وجودی میان نظام تصمیم‌گیری و زیست‌جهان زیسته‌ی مردم است. این شکاف نه صرفاً فنی، بلکه هرمنوتیکی است: دو جهان‌بینی که زبان یکدیگر را نمی‌فهمند. «اعداد و نمودارها» در برابر «درد»، نشان‌دهنده‌ی تقابل نگاه عینی - ابزاری با نگاه وجودی - معنایی است. کشاورز سلماس با اشاره به «قول‌های بی‌نتیجه»، از تکرار خیانت نهادی سخن می‌گوید که باعث شده اعتماد نه یک‌باره، بلکه تدریجاً نابود شود. جالب‌توجه اینکه کارمند سازمان آب نیز خود را «دست‌بسته» توصیف می‌کند؛ یعنی نظام حکمرانی نه تنها با مردم، بلکه با کارگزاران خود نیز دچار گسست است. این مضمون نشان می‌دهد که بحران زیست‌محیطی به بحران مشروعیت نهادها تبدیل شده است و این شکاف اعتماد، هرگونه راهکار احیاء را از پیش با تردید مواجه می‌سازد.

مضمون هشتم: «راه‌حل‌های زخم‌آور» - پیامدهای انتقال آب بین‌حوزه‌ای و نقض عدالت محیطی

این مضمون به تجربه ساکنان حوضه‌های مبدأ (مانند پیرانشهر و منطقه زاب) از طرح‌های انتقال آب به دریاچه ارومیه اشاره دارد. مفاهیم کلیدی: انتقال بحران به مناطق دیگر، نادیده گرفتن حقوق ساکنان مبدأ، تخریب محیط زیست در حوضه مبدأ و تنش‌های قومی و منطقه‌ای.

ساکن پیرانشهر کد: M-F25: «آنها می‌خواهند زخم ما را با زخم دیگران درمان کنند. آب زاب را می‌برند تا دریاچه زنده شود، اما ما می‌میریم. این چه عدالتی است؟»

فعال محیط زیست از پیرانشهر کد: M-F19: «انتقال آب یعنی انتقال مرگ. اینجا هم کشاورزی نابود می‌شود، هم طبیعت. ما قربانی راه‌حل‌های غلط می‌شویم.»

کشاورز ۵۰ ساله از حومه پیرانشهر کد: M-F13: «آب زاب برای ما مثل جان است. حالا می‌خواهند جان ما را ببرند تا جایی دیگر را زنده کنند. آیا این عدالت است؟»

مضمون «راه‌حل‌های زخم‌آور» پارادوکس توسعه‌ی ناپایدار را به تصویر می‌کشد: تلاش برای حل یک مشکل، مشکلات جدید و گاه عمیق‌تری می‌آفریند. روایت ساکن پیرانشهر بیانگر نقض عدالت محیطی در سطحی بنیادین است: هزینه‌های بحران به حاشیه‌ها (حوضه مبدأ) تحمیل می‌شود و منافع به مرکز (دریاچه ارومیه) منتقل می‌گردد. تعبیر «زخم ما را با زخم دیگران درمان کنند» نشان می‌دهد که این راه‌حل نه التیام، بلکه جابه‌جایی درد است. فعال محیط زیست با عبارت «انتقال مرگ»، آشکار می‌سازد که این طرح نه یک راهکار فنی، بلکه انتقال بحران در مقیاسی فضایی است. کشاورز پیرانشهر نیز آب را به «جان» تشبیه می‌کند؛ یعنی برداشتن آب، برداشتن اصل حیات است، نه یک کالای اقتصادی. این مضمون نشان می‌دهد که راه‌حل‌های فنی - مهندسی بدون در نظر گرفتن عدالت محیطی، نه تنها بحران را حل نمی‌کنند، بلکه ظلمی جدید می‌آفرینند و شکاف اعتماد را عمیق‌تر می‌سازند. این همان انتقال بحران (اکبرزاده و احمدی، ۱۳۹۷) در قامت یک راه‌حل فنی است.

مضمون هسته‌ای: «مرگ زیست‌جهان»

پس از تحلیل نهایی و بازگشت به داده‌ها (مرحله ششم تحلیل پدیدارشناختی)، مشخص شد که تمامی هشت مضمون در یک مقوله مرکزی به نام «مرگ زیست‌جهان» قابل جمع‌بندی است. زیست‌جهان از نظر هوسرل (۱۹۳۶) به «جهان پیشاتأملی زندگی روزمره» اشاره دارد که در آن معنا، روابط، عواطف و هویت بدون تأمل نظری شکل می‌گیرند. خشکیدگی دریاچه ارومیه این جهان پیشاتأملی را نابود ساخته است. روایان این پژوهش نه تنها منابع اقتصادی، بلکه تعلق مکانی، خاطرات جمعی، آیین‌ها و امید به آینده را از دست داده‌اند.

پزشک ۴۵ ساله از ارومیه کد: M-F09: «ما شاهد یک نسل‌کشی خاموش هستیم - نه فقط نسل انسان‌ها، بلکه نسل یک زیست‌جهان»

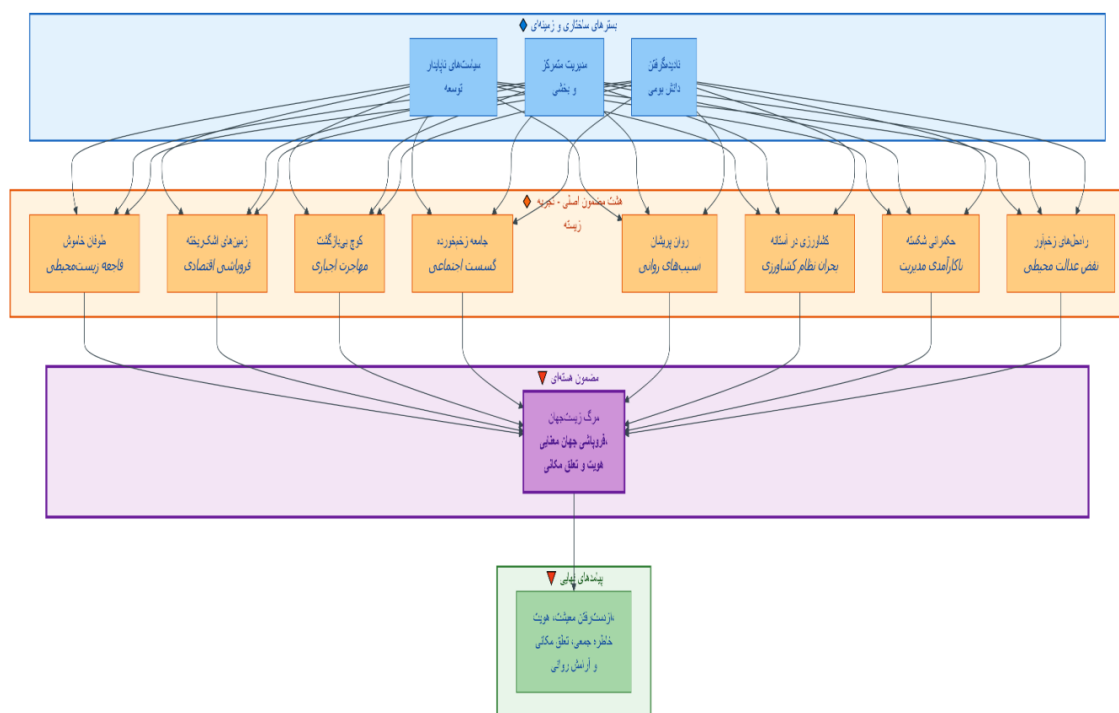
معلم بازنشسته ۶۲ ساله از ارومیه کد: M-F12: «دریاچه فقط آب نبود؛ دریاچه خاطره‌ی ما بود. حالا که خشک شده، انگار کودکی‌ام را دفن کرده‌ام»

کشاورز جوان ۳۰ ساله از شبستر کد: M-F03: «زمین مرده است، اما ما هنوز روی آن نفس می‌کشیم. این یعنی زندگی در میان مردگان»

همان‌گونه که عابدی و پیربابایی (۱۳۹۶) نیز اشاره کرده‌اند، آنچه در ارومیه رخ داده است «مرگ یک فرهنگ مبتنی بر آب» است. بنابراین هرگونه راهکار احیاء که صرفاً بر انتقال آب یا لایروبی متمرکز باشد و به بازسازی معنایی رابطه انسان و طبیعت توجه نکند، نمی‌تواند این «مرگ زیست‌جهان» را درمان کند. درنهایت باید گفت که آنچه در این سه روایت مشترک است، ادراک تعلق‌زدایی و فروپاشی پیوستگی وجودی است. پزشک ارومیه از «نسل‌کشی یک زیست‌جهان» سخن می‌گوید - نه کشتار انسان‌ها، بلکه نابودی جهان‌های معنایی که انسان‌ها در آن سکنی داشتند. معلم بازنشسته دریاچه را با «خاطره‌ی کودکی» یکی می‌کند؛ یعنی خشکیدگی دریاچه برابر با دفن تاریخ زیسته است. کشاورز جوان نیز «زندگی در میان مردگان» را تصویری از مرگ در عین حیات ارائه می‌دهد - زیستن در مکانی که دیگر زیست‌پذیر نیست. این مضمون هسته‌ای نشان می‌دهد که بحران ارومیه نه یک مسئله‌ی محیطی در میان مسائل دیگر، بلکه فروپاشی بنیادین جهان‌زیسته است و هرگونه راهکار احیاء که به این لایه‌ی هستی‌شناختی توجه نکند، محکوم به شکست است.

مدل مفهومی پژوهش

شکل شماره (۱) مضمون اصلی و مضمون هسته‌ای «مرگ زیست‌جهان» را به‌صورت بصری نمایش می‌دهد:



توضیح مدل مفهومی: همان‌گونه که در نمودار فوق مشاهده می‌شود، هشت مضمون اصلی استخراج‌شده در یک ساختار شبکه‌ای به هم مرتبط هستند و همگی بر مضمون هسته‌ای «مرگ زیست‌جهان» دلالت دارند. «طوفان خاموش» (فروپاشی اکولوژیک) و «زمین‌های اشک‌ریخته» (فروپاشی اقتصادی) به‌عنوان بسترهای مادی بحران، «کوچ بی‌بازگشت» (مهاجرت اجباری) و «جامعه زخم‌خورده» (گسست اجتماعی) به‌عنوان پیامدهای جمعی، «روان پریشان» (آسیب‌های روانی) و «کشاورزی در آستانه» (بحران نظام تولید) به‌عنوان پیامدهای فردی-معیشتی، و در نهایت «حکمرانی شکسته» و «راه‌حل‌های زخم‌آور» به‌عنوان عوامل ساختاری-سیاستی، همگی در تعامل با یکدیگر به «مرگ زیست‌جهان» - یعنی فروپاشی جهان معنایی، هویتی و تعلق مکانی ساکنان - انجامیده‌اند.

بحث و نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش نشان داد که خشکیدگی دریاچه ارومیه، فراتر از یک فاجعه زیست‌محیطی، به فروپاشی چندبعدی زیست‌جهان ساکنان منطقه انجامیده است. در این بخش، یافته‌ها در پرتو چارچوب نظری تلفیقی (پدیدارشناسی، اکولوژی سیاسی، دانش بومی و عدالت محیطی) تفسیر می‌شوند، سپس با پیشینه تجربی مقایسه می‌گردند و در نهایت پیامدهای نظری و سیاستی استنتاج می‌شوند.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که بحران از تخریب طبیعت آغاز می‌شود، به فروپاشی معیشت می‌انجامد، همبستگی اجتماعی را از بین می‌برد، روان و هویت افراد را نشانه می‌گیرد، و در نهایت به فروپاشی اعتماد به نهادها و بازتولید نابرابری دامن می‌زند. آنچه این هشت مضمون را به هم پیوند می‌دهد، ازدست‌رفتن تدریجی همه‌ی لایه‌های زیست‌جهان است - از لایه‌ی مادی (آب، خاک، درآمد) تا لایه‌ی معنایی (هویت، تعلق، خاطره، امید).

مضمون «طوفان خاموش» را باید در چارچوب مفهوم «سکوت زیست‌محیطی» (آبرام، ۱۹۹۶) تفسیر کرد؛ جایی که تخریب طبیعت نه با صدای بلند، بلکه با سکوت و تدریج صورت می‌گیرد. آنچه در روایت کشاورز شبستر «این مرگ آرام، از مرگ ناگهانی دردناک‌تر است» بازتاب یافته، نه صرفاً توصیف یک پدیده فیزیکی، بلکه ابراز دردی هستی‌شناختی است: سوژه در مواجهه با مرگ تدریجی جهان پیرامونش، نه تنها شاهد نابودی طبیعت، بلکه شاهد نابودی بخشی از خود است. از منظر

پدیدارشناختی، این تجربه بیانگر فروپاشی رابطه «بودن-در-جهان» است؛ جایی که جهان به مثابه بستر معنا، دیگر پاسخگوی نیازهای وجودی سوژه نیست.

مضمون «زمین‌های اشک‌ریخته» را می‌توان با مفهوم «اقتصاد اشک‌ها» در پدیدارشناسی فقر تحلیل کرد. راوی سلماسی «این درختان سیب، یادگار پدرم بود. حالا مثل اسکلتهای سفید ایستاده‌اند» نه از کاهش درآمد، که از مرگ سرمایه‌های نمادین سخن می‌گوید. درختان در این روایت نه یک کالای اقتصادی، بلکه حامل خاطره، هویت و تبار هستند. خشکیدن آنان به معنای گسست از تاریخ زیسته و از دست دادن ریشه‌های وجودی است. این لایه معنایی در پژوهش‌های کمی پیشین (مانند غلامرضایی و دیگران، ۱۴۰۰) که صرفاً بر کاهش درآمد متمرکز بوده‌اند، به کلی نادیده گرفته شده است. مضمون «کوچ بی‌بازگشت» در خوانش هرمنوتیکی، فراتر از یک جابه‌جایی مکانی، بیانگر مرگ اجتماعی یک مکان (احمدی‌فر، ۱۴۰۴) است. روایت زن روستایی از نقده «فرزندانه مثل پرنده‌های مهاجر رفته‌اند. اما این پرنده‌ها دیگر باز نمی‌گردند» نشان می‌دهد که مهاجرت در اینجا به مثابه گسست از شبکه معنایی تجربه می‌شود؛ گسست از آیین‌ها، خاطرات جمعی و تعلق مکانی. این همان «بی‌جایی» (استرانگ، ۲۰۲۰) در معنای هستی‌شناختی آن است؛ جایی که فرد نه فقط خانه، بلکه جهان خود را از دست می‌دهد.

مضمون «جامعه زخم‌خورده» بازتاب شکاف ادراکی (دانش مهر و همکاران، ۱۳۹۸) و فروپاشی سرمایه اجتماعی است. روایت رئیس شورای روستا «برادرانی که روزی یک کاسه غذا می‌خوردند، امروز بر سر یک سطل آب چاه با هم دشمن شده‌اند» بیانگر تراژدی دگرگون‌شدن دیگری آشنا به دشمن است. از منظر اکولوژی سیاسی، این گسست نتیجه مستقیم سیاست‌های رقابتی و فردگرایانه‌ای است که در اثر کمبود منابع تشدید شده‌اند (ضرغامی، ۱۳۹۰) و دانش بومی همیاری را به حاشیه رانده‌اند (برک، ۲۰۱۸).

مضمون «روان پریشان» تجلی عینی مفهوم سولاستالژیا (آلبرت و دیگران، ۲۰۰۷) است؛ پریشانی ناشی از تخریب محیط آشنا در زمان حیات فرد. روایت معلم بازنشسته ارومیه «جایی در وجودم شکسته است» را می‌توان در چارچوب بحران وجودی تفسیر کرد: نه یک اختلال بالینی، بلکه گسست از وحدت پیشاتأملی سوژه با جهان. این یافته با گزارش‌های حیدری و قدیمی (۱۴۰۰) درباره افزایش افسردگی و اضطراب همسوست، اما عمق معنایی بسیار بیشتری را آشکار می‌سازد.

مضمون «کشاورزی در آستانه» را می‌توان با مفهوم مرزهای زیست‌پذیری (مندنی، ۱۳۹۵) تبیین کرد. روایت کشاورز جوان تبریزی «ماندن یعنی چه؟ یعنی تماشای مرگ تدریجی زمین؟» پارادوکس انتخاب میان دو ناممکن را به تصویر می‌کشد: ماندن به معنای تماشای مرگ، و رفتن به معنای گسست از هویت. این وضعیت حد واسطه، بیانگر تعلیق وجودی سوژه‌ای است که در فضای بین‌امکان‌ها گرفتار شده است.

مضمون «حکمرانی شکسته» فروپاشی قرارداد اجتماعی در حوزه مدیریت منابع آب را نشان می‌دهد. روایت فعال مدنی ارومیه «آنها با اعداد و نمودارها سخن می‌گویند»، ما با درد بیانگر شکاف معرفتی-وجودی میان نظام تصمیم‌گیری و زیست‌جهان زیسته مردم است. این شکاف نه صرفاً فنی، بلکه هرمنوتیکی است: دو جهان‌بینی که زبان یکدیگر را نمی‌فهمند. این یافته با هشدار اکبرزاده و احمدی (۱۳۹۷) درباره تبدیل بحران زیست‌محیطی به بحران مشروعیت، همخوانی کامل دارد. مضمون «راه‌حل‌های زخم‌آور» پارادوکس توسعه ناپایدار را به تصویر می‌کشد. روایت ساکن پیرانشهر «آنها می‌خواهند زخم ما را با زخم دیگران درمان کنند» بیانگر نقض عدالت محیطی در سطحی بنیادین است: هزینه‌های بحران به حاشیه‌ها (حوضه مبدأ) تحمیل می‌شود و منافع به مرکز (دریاچه ارومیه) منتقل می‌گردد. این همان انتقال بحران (اکبرزاده و احمدی، ۱۳۹۷) در قامت یک راه‌حل فنی است.

پس از این تفسیر هرمنوتیکی، به روشنی آشکار می‌شود که آنچه ساکنان حوضه آبریز دریاچه ارومیه تجربه کرده‌اند، نه مجموعه‌ای از آسیب‌های پراکنده، بلکه فروپاشی یکپارچه زیست‌جهان است. زیست‌جهان از نظر هوسرل (۱۹۳۶) به «جهان پیشاتأملی زندگی روزمره» اشاره دارد که در آن معنا، روابط، عواطف و هویت بدون تأمل نظری شکل می‌گیرند. خشکیدگی

دریاچه ارومیه این جهان پیشاتأملی را نابود ساخته است. راویان این پژوهش نه تنها منابع اقتصادی، بلکه تعلق مکانی، خاطرات جمعی، آیین‌ها و امید به آینده را از دست داده‌اند. همان‌گونه که پزشک ارومیه‌ای گفت: «ما شاهد یک نسل‌کشی خاموش هستیم - نه فقط نسل انسان‌ها، بلکه نسل یک زیست‌جهان». از منظر پدیدارشناسی هایدگر، «بودن - در-جهان» به معنای گشودگی نسبت به جهان است؛ یعنی انسان از طریق رابطه‌اش با محیط، خود را می‌فهمد و معنا می‌یابد. خشکیدگی دریاچه ارومیه این گشودگی را مسدود کرده است. ساکنان منطقه دیگر نمی‌توانند خود را در آینده‌ی طبیعت پیرامونشان بشناسند؛ زیرا طبیعتی که زمانی هویت‌بخش بود، اکنون به تهدیدکننده‌ی خاموش تبدیل شده است. این همان چیزی است که در روایت‌ها به‌عنوان «مرگ آرام»، «قبرستان خاطرات»، «زندگی در میان مردگان» و «شکاف میان درد و آمار» بازتاب یافته است.

در حالی که مطالعات قبلی در حوضه دریاچه ارومیه عمدتاً بر پیامدهای زیست‌فیزیکی (علیزاده گوورچین‌قلعه و همکاران، ۱۳۹۶؛ دلاور و همکاران، ۱۳۹۹) یا اثرات اقتصادی کمی (غلامرضایی و همکاران، ۱۴۰۰) متمرکز بوده‌اند، پژوهش حاضر با رویکرد کیفی و با به‌کارگیری روش پدیدارشناسی تفسیری، لایه‌های عمیق‌تری از آسیب شامل سولاستالژیا (آلبرشت و همکاران، ۲۰۰۷)، گسست سرمایه اجتماعی (دانش‌مهر و همکاران، ۱۳۹۸) و بی‌اعتمادی نهادی را آشکار ساخته است. همچنین مطالعه کلویانی و محمدی (۱۴۰۰) در حوضه زاینده‌رود نیز مفاهیمی مشابه با «درد مکانی» را گزارش کرده است، اما در پژوهش حاضر، «مرگ زیست‌جهان» به‌عنوان مفهومی جامع‌تر و هسته‌ای مطرح می‌شود که تمامی ابعاد وجودی (اقتصادی، اجتماعی، روانی، هویتی) را دربرمی‌گیرد. تلفیق پدیدارشناسی و اکولوژی سیاسی در این پژوهش نشان داد که سیاست‌های ناپایدار توسعه از یک سو به تخریب فیزیکی دریاچه انجامیده و از سوی دیگر با نادیده گرفتن دانش بومی و صدای جوامع محلی، به مرگ معنایی دامن زده است. این یافته با انتقاداتی که بر رویکردهای فنی‌مهندسی در احیای دریاچه‌ها وارد شده است (مدنی و همکاران، ۱۳۹۵؛ ضرغامی، ۱۳۹۰) همسو است، اما نشان می‌دهد که حتی طرح‌هایی مانند انتقال آب بین‌حوزه‌ای نیز می‌توانند خود به «راه‌حل‌های زخم‌آور» تبدیل شوند و عدالت محیطی را نقض کنند.

نوآوری اصلی این پژوهش، شناسایی و بسط مفهوم «مرگ زیست‌جهان» به‌عنوان چارچوب تحلیلی برای فهم بحران‌های زیست‌محیطی در ایران است. این مفهوم فراتر از مفاهیمی چون «تاب‌آوری معیشتی» (غلامرضایی و دیگران، ۱۴۰۰) یا «شکاف ادراکی» (دانش‌مهر و همکاران، ۱۳۹۸) قرار دارد و ابعاد وجودی و معنایی بحران را برجسته می‌سازد. در حالی که مطالعات پیشین عمدتاً بر پیامدهای زیست‌فیزیکی یا اقتصادی - کمی متمرکز بوده‌اند، پژوهش حاضر با رویکرد پدیدارشناسی تفسیری، لایه‌های پنهان معنایی را آشکار ساخته است؛ اینکه چگونه خشکیدگی دریاچه به مرگ تدریجی هویت، تعلق، خاطره و امید انجامیده است. همچنین تلفیق پدیدارشناسی و اکولوژی سیاسی در این پژوهش نشان داد که سیاست‌های ناپایدار توسعه نه فقط طبیعت، بلکه جهان‌های معنایی را تخریب می‌کنند و این تخریب معنایی خود به عاملی برای بازتولید بحران تبدیل می‌شود.

خشکیدگی دریاچه ارومیه یک «فاجعه صرفاً طبیعی» نیست، بلکه برساخته اجتماعی-سیاسی و نتیجه‌ی الگوهای توسعه‌ی ناپایدار است. پیامدهای آن نیز صرفاً محدود به طوفان نمک و کاهش آب نیست، بلکه به مرگ تدریجی زیست‌جهان ساکنان انجامیده است. راویان این پژوهش نه شاکی‌اند، نه تماشاگر؛ آنها بازماندگان یک جهان در حال فروپاشی هستند. از دست دادن دریاچه، به معنای از دست دادن معیشت، هویت، تعلق مکانی، آیین‌ها و آرامش روانی است. بنابراین هرگونه راهکار احیاء که صرفاً بر انتقال آب یا لایروبی متمرکز باشد، بدون بازسازی معنایی رابطه‌ی انسان-طبیعت و بدون مشارکت واقعی جوامع محلی، محکوم به شکست است یا حتی می‌تواند آسیب‌های جدیدی ایجاد کند. بازسازی زیست‌جهان، نیازمند تغییر پارادایم از «مدیریت فنی آب» به «احیای معنایی-وجودی» و به رسمیت شناختن صدای جوامع محلی در تمام مراحل تصمیم‌گیری است.

پیشنهاد‌های ناظر به سیاست‌گذاری:

۱. بازتعریف مسئله: از دیدگاه «مدیریت فنی آب» به سمت «بازسازی زیست‌جهان» تغییر پارادایم داده شود.
۲. مشارکت واقعی جوامع محلی: شوراهای محلی آب و محیط زیست در فرآیند تصمیم‌گیری و نظارت بر طرح‌های احیاء (مانند انتقال آب) درگیر شوند.
۳. عدالت محیطی: در هرگونه انتقال آب بین‌حوزه‌ای، حقوق ساکنان حوضه مبدأ به رسمیت شناخته شود و جبران خسارت عادلانه انجام گیرد.
۴. حمایت از معیشت جایگزین: به جای تأکید صرف بر کاهش کشت، برنامه‌های توانمندسازی اقتصادی (گردشگری پایدار، صنایع دستی مبتنی بر فرهنگ بومی، کشت‌های کم‌آب‌خواه) با مشارکت مردم طراحی شود.
۵. سلامت روان جامعه: ایجاد مراکز مشاوره و حمایت روانی در مناطق آسیب‌دیده با اولویت روستاهای در معرض طوفان نمک.

پیشنهاد‌های پژوهشی:

۱. انجام مطالعات تطبیقی پدیدارشناختی میان بحران دریاچه ارومیه، زاینده‌رود، هورالعظیم و دریاچه بختگان برای کشف الگوهای مشترک «مرگ زیست‌جهان».
۲. طراحی و اعتباریابی ابزاری برای سنجش «سولاستالژی» در جوامع درگیر با فروپاشی اکولوژیک در ایران.
۳. پژوهش در باب اثربخشی مداخلات اجتماعی-روانشناختی (مانند روایت‌درمانی گروهی) در کاهش آسیب‌های معنایی ناشی از بحران‌های زیست‌محیطی.
۴. مطالعه نقش رسانه‌های محلی در بازنمایی «صدای جوامع» و تأثیر آن بر تصمیم‌گیری‌های کلان.

سپاسگزاری

مراتب سپاس و قدردانی خود را از تمامی ساکنان محلی، کشاورزان، معلمان، فعالان مدنی، کارگزاران و نخبگانی ابراز می‌داریم که با وجود شرایط دشوار زندگی، تجارب و روایت‌های خود را با صبر و صداقت به اشتراک گذاشتند. همچنین از سازمان‌های مرتبط محلی که همکاری لازم را در دسترسی به مشارکت‌کنندگان و اسناد فراهم آوردند، تشکر می‌شود.

منابع

- احمدی‌فر، ر. (۱۴۰۴). تحلیل جامعه‌شناختی بحران دریاچه زریوار در استان کردستان: زمینه‌ها، پیامدها، راهکارها. *مجله جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه*، ۱۴(۱)، ۲۳-۴۵.
- اکبرزاده، م.، و احمدی، س. (۱۳۹۷). پیامدهای سیاسی-امنیتی خشکیدن دریاچه ارومیه. *فصلنامه ژئوپلیتیک*، ۱۴(۳)، ۹۵-۱۲۷.
- ترابی، م.، جلیلی، س.، و نظری، م. (۱۳۹۷). نقش عوامل انسانی در تخریب دریاچه ارومیه. *پایش و ارزیابی محیط زیست*، ۱۹۰(۱۲)، <https://doi.org/10.1007/s10661-018-7090-3>.
- حیدری، ح.، و قدیمی، م. (۱۴۰۰). تحلیل پیامدهای اجتماعی-اقتصادی خشکیدن دریاچه ارومیه بر جوامع روستایی (مطالعه موردی: شهرستان ارومیه). *مطالعات اجتماعی ایران*، ۱۵(۲)، ۱۲۵-۱۵۰.
- دانش‌مهر، ح.، احمدش، ر.، و کریمی، ا. (۱۳۹۸). فهم معنایی نخبگان و ذی‌نفعان محلی از طرح انتقال آب رودخانه زاب به دریاچه ارومیه: ارائه یک مدل زمینه‌ای. *فصلنامه مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران*، ۸(۱)، ۸۹-۱۱۲.
- عابدی، م.، و پیربابایی، م. ت. (۱۳۹۶). سدسازی و بحران زیست‌محیطی دریاچه ارومیه: تحلیلی جامعه‌شناختی از توسعه ناپایدار. *مجله جامعه‌شناسی ایران*، ۱۸(۲)، ۳۱-۳.

غلامرضایی، س.، سپهوند، ف.، و عطایی، پ. (۱۴۰۰). تاب‌آوری معیشت روستایی در مواجهه با خشکسالی ویرانگر دریاچه ارومیه، ایران. *مجله مطالعات روستایی*، ۸۸، ۴۰۵-۴۱۶. <https://doi.org/10.1016/j.jrurstud.2021.07.013>

کاویانی، م.، و محمدی، ج. (۱۴۰۰). تجربه زیسته کشاورزان از بحران آب در حوضه زاینده‌رود: یک مطالعه پدیدارشناختی. *مجله تحقیقات جغرافیایی انسانی*، ۵۳(۴)، ۱۲۰۵-۱۲۲۳.

مقدم، س. م.، و صداقت‌هور، س. (۱۴۰۰). پیامدهای اجتماعی-اقتصادی خشکسالی دریاچه ارومیه بر جوامع روستایی. *مجله محیط‌های خشک*، ۱۸۸، ۱۰۴۴۶۷-۱۰۴۴۶۸. <https://doi.org/10.1016/j.jaridenv.2021.104467>

References

- Abram, D. (1996). *The spell of the sensuous: Perception and language in a more-than-human world*. Vintage Books.
- AghaKouchak, A., Norouzi, H., Madani, K., Mirchi, A., Azarderakhsh, M., Nazemi, A., ... & Hasanzadeh, E. (2015). Aral Sea syndrome desiccates Lake Urmia: Call for action. *Journal of Great Lakes Research*, 41(1), 307-311. <https://doi.org/10.1016/j.jglr.2014.12.007>
- Albrecht, G., Sartore, G. M., Connor, L., Higinbotham, N., Freeman, S., Kelly, B., ... & Pollard, G. (2007). Solastalgia: The distress caused by environmental change. *Australasian Psychiatry*, 15(sup1), S95-S98. <https://doi.org/10.1080/10398560701701288>
- Berkes, F. (2018). *Sacred ecology* (4th ed.). Routledge.
- Braun, V., & Clarke, V. (2006). Using thematic analysis in psychology. *Qualitative Research in Psychology*, 3(2), 77-101. <https://doi.org/10.1191/1478088706qp0630a>
- Delavar, M., Ebrahimi, S., & Morid, S. (2020). Modeling the impacts of climate change and human activities on the water level of Lake Urmia. *Water Resources Management*, 34(10), 3189-3206. <https://doi.org/10.1007/s11269-020-02607-z>
- Heidegger, M. (1927). *Being and Time* (J. Macquarrie & E. Robinson, Trans.). Harper & Row.
- Husserl, E. (1936). *The crisis of European sciences and transcendental phenomenology* (D. Carr, Trans.). Northwestern University Press.
- Lincoln, Y. S., & Guba, E. G. (1985). *Naturalistic inquiry*. Sage Publications.
- Micklin, P. (2016). The future Aral Sea: Hope and despair. *Environmental Earth Sciences*, 75(9), 1-15. <https://doi.org/10.1007/s12665-016-5614-5>
- Samuels, D. (2021). *Environmental disasters and the crisis of meaning*. Routledge.
- Shadkam, S., Ludwig, F., van Oel, P., Kirmit, Ç., & Kabat, P. (2016). Impacts of climate change and water resources development on the declining inflow into Iran's Urmia Lake. *Journal of Great Lakes Research*, 42(5), 942-952. <https://doi.org/10.1016/j.jglr.2016.07.033>
- Strang, V. (2020). *The meaning of water*. Berg Publishers. (Reprinted)
- UNDP. (1994). *Human development report 1994*. Oxford University Press.
- Van Manen, M. (2016). *Phenomenology of practice: Meaning-giving methods in phenomenological research and writing*. Routledge.
- Zarghami, M. (2011). Effective watershed management: Case study of Urmia Lake, Iran. *Lake and Reservoir Management*, 27(1), 87-94. <https://doi.org/10.1080/07438141.2010.541327>

Echoes of Dryness: A Phenomenological Analysis of Local Communities' Lived Experience of the Collapse of Lake Urmia Ecosystem

Rashid Ahmadifar^{1*} 

1. Corresponding Author*, Associate Professor Of Sociology At Farhangian University, Tehran, Iran. Email: r.ahmadifar@cfu.ac.ir

ARTICLE INFO	ABSTRACT
<p>Article type: Research Paper</p> <p>Article History: Received: 02 May 2026 Accepted: 17 September 2026 Published: 12 October 2026</p> <p>Keywords: Lake Urmia, lived experience, phenomenology, Solastalgia, crisis of meaning.</p>	<p>Introduction: The drying of Lake Urmia has become a socio-environmental disaster, yet the human dimensions and lived experiences of residents have received limited in-depth qualitative investigation. This study aims to explore the lived experiences of inhabitants of Lake Urmia basin regarding the consequences of the drying and to uncover the hidden meanings in their narratives.</p> <p>Methodology: This qualitative study employed an interpretive phenomenological approach. Participants included 55 residents and elites (33 residents and 22 local agents/elites) in East and West Azerbaijan provinces, selected through purposive and snowball sampling. Data were collected via in-depth semi-structured interviews, focus groups, and document analysis, and were analyzed using Braun & Clarke's thematic analysis with Maxqda software.</p> <p>Results: Data analysis revealed eight main themes: "silent storm" (environmental disaster), "tearful lands" (economic collapse), "irreversible displacement" (forced migration), "scarred society" (social rupture), "disturbed psyche" (psychological trauma), "agriculture on the brink" (agricultural system crisis), "broken governance" (management inefficiency and distrust), and "wounding solutions" (consequences of inter-basin water transfer). The core theme, "death of lifeworld," encompasses these eight domains and demonstrates that the crisis has destroyed the semantic and existential world of residents, extending beyond physical aspects.</p> <p>Conclusion: The drying of Lake Urmia is not merely a technical-engineering crisis but a collapse of the meaning system, identity, and place attachment. Reconstructing the residents' lifeworld requires multidimensional approaches, genuine participation of local communities, and redefining the human-nature relationship in development policies.</p>

Cite this article: Ahmadifar, R., (2025). Echoes of Dryness: A Phenomenological Analysis of Local Communities' Lived Experience of the Collapse of Lake Urmia Ecosystem. *Journal of Economic & Developmental Sociology*, 15 (2), 151-166



© The Author(s). Publisher: University of Tabriz Press.



[10.22034/jeds.2026.70946.1941](https://doi.org/10.22034/jeds.2026.70946.1941)